

دوام يك جامعه در هدفهای مشترکی است که اعضای آن جامعه دنبال می‌کنند. گرچه ممکن است بعضی از افراد ویا گروه‌های این جامعه، هدفهای جداگانه ویا حتی مخالفی را دنبال کنند، ولی معیاد برتری وحدت جامعه این اختلافات کوچک را می‌پوشاند. عمل جامعه بنحوی است که نيات و هدفهای بزرگ خواست‌های کوچک را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. در حقیقت، ثبات و جاودانگی يك جامعه از این اصل سرچشمه می‌گیرد.

نیت اصلی يك تمدن برخوردار از منابع مادی از طریق غلبه بر طبیعت، و استفاده از داده‌های فرهنگی است. این وظیفه‌ایست که فقط با کمک مواد اولیه و تکنولوژی پیشرفته و کارآیی کامل اقتصادی و اجتماعی جامعه جامعه‌عمل می‌پوشد.

جامعه سواي برخورداري از منابع طبيعي و فرهنگي، تهدي نيز بردوش دارد که بطور دراز مدت، اهميتش از هدفهای آني کمتر نيست. جامعه مجبور است که دانش، مهارت‌ها، انگیزه‌ها، جاه‌طلبي‌ها، و گرایش‌های صحیح اجتماعی را برای جاودانه نگهداشتن خود به‌نسل‌های بعدی منتقل سازد.

اما انجام هدفهای فوق میسر نمی‌شود، مگر از طریق بوجود آوردن سازمان‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با قدرت و کارآمدی، که دانش‌ها و مهارت‌ها و نیروهای توده‌ها را در جهت معینی هماهنگ سازد. این برای برخورداري از تأمین مالی و منابع فرهنگی اصل واجبی است. منتهی نسل‌های جدید يك جامعه بر حسب احتیاجات زمانی خاص خود، در اصول سازمان‌های اجتماعی تغییراتی می‌دهند و سعی می‌کنند که کارآیی این سازمان‌ها را با احتیاجات جدید آشتی دهند.

هر يك از افراد جامعه دارای استعدادها و گرایش‌ها، جاه‌طلبي‌ها، و جهان‌بینی خاصی است که برای ساختن بهترین «خود» ممکن بکار می‌برد. اما چون انسان نمی‌تواند واحدی جدا از اجتماع خوش انگاشته شود، لذا مجبور است که جاه‌طلبي‌های خود را تا آنجا جامه عمل بپوشاند که بدیگران خسارتی وارد نیآورد. رشد شخصیت يك انسان، مانند رشد يك موجود آلي، در جهت تأثیر بر ایند نیروهای شخص و نیروهای محیط، که مردم دیگر قسمت اعظم آنرا تشکیل می‌دهند انجام می‌پذیرد. حال اگر محیط رشد فرد، یعنی اجتماع، نامناسب باشد رشدی که این شخص خواهد داشت نامناسب و بیمارگونه خواهد بود.

همانطور که، تقاضاهای يك فرد برای ساختن بهترین «خود» نباید تقاضاهای دیگر اجتماع را بخطر اندازد، همانطور هم يك جامعه نباید استعدادها و گرایش‌های فرد را مقهور خود گرداند. يك فرد فهیم قبل از شرکت فعالانه در اجتماع، برای خویش ارزش‌هایی را قائل است که از خلاقیت، نوآوری و نوشته‌ها و آموزش‌های محیطی بدست آورده است. برای این شخص، معنویات مقامی بس بالاتر از مادیات دارند و ارزش هر انسان در اندیشه اوست، نه در مال و منال و ظاهر وی. ولی وقتی که این فرد پای در يك جامعه ناسالم مصرف می‌گذارد، تمام ارزش‌ها را باز می‌تاباند. اینجا دیگر صحبت از اندیشه و معنویات نیست اینجا دیگر فهم و سواد معیار رشد شخصیت نیست. اینجا همه‌چیز در پول و ظاهر است. در اینجا رشد انسان را با مقدار پول و ظواهر مطک می‌زنند. در اینجا برای ارزش‌های انسانی تره نیز خرد نمی‌کنند. جامعه‌عرصه مسابقه بزرگی شده است برای پس زدن دیگران و لگدمالی حقوق آنها. در اینجا، جاه‌طلبي‌های سالم به جاه‌طلبي‌ها و برتری‌جویی‌های ناسالم تبدیل شده‌اند. اکنون، آن شخص فهیمی که وارد اجتماع شده است چه‌کند؟ ابتدا مدتی برای حفظ ارزش‌های خود و قبولاندن آن به جامعه می‌جنگد و چون موفق نشد، واز طرفی سنگر را نیز خالی دید، سرکوب امیال و ارزش‌های «جمع» می‌گردد. این سرکوبی در دوماه انجام می‌گیرد. در مرحله اول بین تصور آرمانی ارزش‌های شخص و ارزش‌های موجود جدالی درونی در می‌گیرد که نتیجه جسمانی و روانی آن افسردگی، اضطراب، احساس بی‌ارزشی و عوارض روان‌تنی است. در اینجاست که شخص برای برطرف کردن اضطرابات خود و برای سروش گذاشتن برامیال سرکوفته خویش به قرص‌های مسکن و مواد مخدر و الکل پناه می‌برد. آخر، انسان که اعصابش از پولاد ساخته نشده‌است. آخر، انسان که جدا از دیگران نمی‌تواند بسربرد. پس بهتر می‌بیند که خود را در مقابل ارزش‌ها و

بابك قهرمان

... و بدینگونه

روشنفکران

همرنگ

جماعت میشوند

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم



انگیزه‌های سرکوب شده خویش، بی‌حس کند. می‌بیند، که حفظ وضع موجود بفتح اوست. حالاکه نتوانسته است ارزش‌ها و انگیزه‌های درست خود را بجامعه بقبولاند، از اینکه تسلیم ارزش‌های جامعه نیز نشده است راضی است. ولی این رضایت سالمی نیست، این یکتوقع گردن نهادنست. گردن نهادنی کتشدبذیر و بزدلانه. در این حال، چیزی در درون او، او را آزار میدهد. اونتوانسته است بهترین «خود»ی که همیشه درنظر داشته، باشد. اگر تمایلات و انگیزه‌های او در ظاهر کشته شده‌اند، در درون ناخودآگاه وی هنوز جوش می‌کنند. برخورد این ارزش‌ها و معیارهای درونی، با ارزش‌های اجتماع، او را دل‌مرده، منفی و باری بهرجهت بار می‌آورد. و البته معتاد به‌انواع قرص‌ها و مواد مخدر.

این مرحله ممکن است به‌واکنش دیگری بینجامد، و آنهم بریدن از اجتماع و گوشه‌نشینی است. دانش انسان، مانند چراغی است که در تاریکی روشن باشد. هرچه شدت نور بیشتر، تیرگیهای اطراف چراغ وسیعتر. از این رو یک روشنفکر که بالطبع از دانش بیشتری برخوردار است، بیشتر با واقعیت‌های هولناک روبرو میشود. و هرچه دامنه این آگاهی وسیعتر باشد، ارزش‌ها و انگیزه‌های شخص نیز در معرض تجاوز و تهدید قرار می‌گیرند. لذا شخص برای حفظ آنچه که بدان ایمان دارد دچار هراس بیشتری می‌گردد. در اینجا تضاد بین ارزش‌های سالم شخص و ارزش‌های کاذب «جمع» در پهنه وسیعتری صورت می‌پذیرد. و چون نیروی «جمع» موثرتر افتد شکست‌کاری‌تر خواهد بود. یک چنین آدم شکست‌خورده برآن میشود تا هرچه که می‌تواند از روبرو شدن با واقعیت‌های تلخ محیط دوری جوید. بدین علت است که گوشه‌گیر می‌شود و دست از دنیا می‌شوید، و یا در حداعلا بیروهای خود را در مسیری میندازد که تضاد فوق‌بحدافل ممکنه تنزل یابد. این گوشه‌گیری عملی کاملاً طبیعی است. حتی یک موجود تک‌سلولی نیز در مقابل فشار محیط خارج، به‌گریز دست می‌زند. موجود تک‌سلولی در یک ظرف آب، برای استفاده هرچه بیشتر از نور خورشید سطح آب می‌آید و پوسته خود را تاحد ممکنه گسترش میدهد. ولی اگر قطره‌ای اسید در ظرف آب چسباند شود، موجود تک‌سلولی واکنش نشان میدهد و برای بحدافل رساندن امکان خطر تا آنجا که ممکن است از محیط آلوده دوری می‌جوید و تاحد امکان از وسعت پوسته خود میکاهد. این درست همان واکنشی است که انسان روشنفکر در موقع احساس شکست، نشان میدهد.

با گوشه‌گیری، شخص نه‌تنها از واقعیت‌های حاضر می‌گریزد، بلکه چشم بر روی رویدادهای جدید نیز می‌بندد. و این واکنشی بسیار طبیعی است، چه، تنها کوراست که هیچگاه از تاریکی بنبی‌هراسد.

ولی آن جاه‌طلبی‌های سالمی که سالها در ذهن فرد پخته است چه میشود؟ تاکی می‌توان در خلاف سبیل، شناکرد و خسته‌نشد؟ اصولاً تاکی می‌توان نسبت به‌عبور سبیل تجاهل کرد؟ در اینجاست که مرحله دوم سرکوبی فرا میرسد. فشار جامعه او را سخت در تنگنا قرار داده است. او اکنون دیگر سیمای شخصی ندارد. امیالش کاملاً سرکوب شده‌اند، و او تنها مانده است. در یک نظام بدون نظم، چگونه می‌توان نظم را رعایت کرد؟ ترس از تنهایی و عقب‌ماندگی تنش‌های روانی سختی را بوجود می‌آورند. بالاخره باید امیال سرکوب شده را به‌امیال دیگری تبدیل کرد. فرد اکنون مانند طفلی است بدون هرگونه اراده و میلی خاص. همانطور که طفل برای حفظ صیانت خود اراده و امیال پدر و مادر را اراده و امیال خویش قلمداد می‌کند، انسان سرگشته نیز برآن میشود که امیال و اراده «جمع» را امیال و اراده خویش بداند. در حقیقت درون خالی شده این فرد را امیال و اراده جمع پر می‌کنند. در این حالت دیگر اراده‌ای در شخص وجود ندارد که بر اثر تضاد با اراده جمع، شخص را دچار اضطراب و عوارض روان‌تنی کند. اکنون دیگر تقاضاهای اجتماع ذهن خالی او را پر کرده‌اند. عمل تسلیم بطور کامل صورت پذیرفته و نیروی تلاش برای حفظ آزادی و خودانگیختگی‌جای خود را به‌نیروی اطاعت داده است.

با این عمل، اضطراب و ترس از جامعه‌ای که ارزش‌هایش با خواست‌های او ناهماهنگ است از بین میرود. تسلیم به «جمع» به‌معنای مهم زیر را به‌مراه دارد:

اول اینکه، انسان با تسلیم خود، خوشتن را از ترس شکست‌ها، تحقیرها و خجالت‌های «جمع» می‌رهاند. مثال ساده‌ایکه در این مورد می‌توان آورد تسلیم به خواست‌های همگانی مصرف و برق و برق است. آدمیکه با مرعی نداشتن الگوهای (انگاره‌های) جامعه مصرف از خرید و استفاده اجناس لوکس استنکاف می‌ورزد، در حقیقت تحقیرهای بسیاری را بر خود می‌خرد. معلوم است که با پیوستن به «جمع» اینگونه تحقیرها نیز از بین خواهند رفت.

دوم، آدمی با تسلیم به «جمع»، یعنی دشمن روانی قبلی، جمع را دوست و متحد خود می‌پندارد و از فضیلت‌های واهی و افتخارات خیالی و حقه‌های آن لذت می‌برد. حالا دیگر تیروی جمع تیروی او است و ارزش‌ها و انگیزه‌های جمع ارزش‌ها و انگیزه‌های او. دیگر نه‌تنها از تحمل‌پرستی بدش نمی‌آید، بلکه از گرویدن بجماعت تحمل‌پرست لذت نیز می‌برد. دیگر، نه‌تنها تحریف حقایق برایش سخت نیست، بلکه جزئی از سرشش نیز می‌شود. دیگر، همرنگی با «جمع» نه‌تنها عیب نیست، بلکه کوشش در رنگ کردن دیگران نیز جزئی از کار او می‌گردد. اگر زمانی رنج طبقه‌بندی مسلم اجتماعی میشود. حالا دیگر ایدئولوژی «جمع» ایدئولوژی اوست و تبلیغات جمع از افتخارات او - و بالاخره، اگر فساد اقتصادی و اجتماعی روزی از نظر وی مردود بود، انسان جذب شده اکنون این فساد را جزء ضروری سلسله مراتب اقتصادی و اجتماعی میدانند. (۱)

آدم جذب شده برای توجیه عمل خود به دلیل‌تراشی جالبی دست می‌زند. چنین تصور میکند که با پیوستن به‌ورایانه‌ها، پایه‌ست‌تر می‌گردد. سوم، انگیزه‌های سرکوب شده که اکنون جای خود را به انگیزه‌های «جمع» داده‌اند، بصورت سرزنش از خود، تکفیر اعمال گذشته و دل‌سواری بحال خود درمی‌آیند.

اگر یکی از تبعذات هر نسل نوآورهیای سالم و انتقال نهادهای نیرومند فرهنگی و اقتصادی به‌نسل‌های آینده باشد، این تبعذ را چه‌کس جامعه عمل می‌پوشاند؟ قدر مسلم اینستکه از یک ذهن عقیم انتظاری نباید داشت.

زبان جامعه مصرف تنها در ایجاد آلودگیهای آتی آن نیست، عقیم کردن اذهان سالم و نوآور، از نتایج هولناک دستاوردهای این جامعه‌است.

(۱) میردال در کتاب درام آسیائی خود به‌اقتصاددانهائی اشاره میکند که رشوه‌گیری را جزء لازمی از نظام اقتصادی کشورهای عقب‌مانده میدانند.

علم انسان و مطالعات فرهنگی
 علم انسان و مطالعات فرهنگی

